



تهران، طبقه کارگر و مبارزه در محلات کارگری

مصطفی اسد پور

تهران و "تهران شناسی" از موضوعات داغ جامعه شناسی امروز ایران است. ترکیب جمعیتی، تاریخچه، مهندسی اماکن مسکونی، ترکیب و کارکرد اماکن عمومی و دولتی در محلات گوناگون مورد بحث و کنکاش گسترده است. تهران از جمله بزرگترین شهرهای دنیا با مفاهیم سرسام، سرعت، تغییر و تحول شناخته میشود. تهران شهر تناقضات و تضادها، شهر شکست و پیروزی، تهران بستر شکافهای عظیم و آش در هم جوشی از دریافت بسیار متفاوت از موقعیت امروز و افق های بسیار متفاوت در میان اهالی یک شهر واحد است. در تهران از حکومت واحد، از زبان مشترک، از آیین مشترک خبری نیست. مردمان این شهر زیر یک آسمان اما در شب و در روز آنها، در هوایی که استنشاق میشود، در ترس و در امید، در دوستی و در دشمنی کمتر مخرج مشترکی را میشود سراغ گرفت. طبعاً این تفاوتها بیان منطقه ای خود میگیرد. پایین شهری ها همیشه با ویژگی های خاص قابل تشخیص بوده اند. محلات بالای شهر همیشه با ثروت و مکننت دور از دسترس توده بزرگ مردم عادی در هاله ای از حسرت تنیده شده است. اما شکاف میان محلات، تفاوت میان ساکنین تهران، عمق و جنون و سرسام تضادهای نهفته در این شهر هر چقدر هم که شگرف بنظر برسد در فلسفه تقابل طبقاتی حدود بیست میلیون نفر در هم آمیخته است. تهران را میشود از زاویه یک بورژوا، یک کارگر، یک خبرنگار یا جامعه شناس بی و یا با وجدان برانداز کرد. در این میان نباید تصویر آن جامعه را از زبان یک مشاور بنگاه معاملات ملکی از قلم انداخت. این نگاه واقعی است، ابژکتیو است، گویا و زنده است.

صفحه ۳



علیه سناریوی سیاه، ورق را میتوان تماما برگرداند!

(ناسیونالیسم کرد، ترامپ، عربستان و...)

محد فتاحی

این نوشته به جریان آویزان شدن مجدد بخش اصلی ناسیونالیسم کرد در ایران به نقشه های ترامپ و عربستان و اسرائیل می پردازد. . نامزدی فصلی ناسیونالیسم کرد با قدرتهایی که برای مدتی در اختیارش میگیرند، پدیده ای آشنا برای عموم در تمام تاریخ زندگی این جنبش است. محصول این معاشقه های سیاسی، تا این تاریخ، اگر چه هر باز حساب های بانکی سران این جریان را به اندازه کافی پر کرده است، اما شکست های پی در پی برای مردمان متوهم به این پدیده در طول نزدیک به یک قرن در تاریخ اینها ثبت کرده است. معاشقه این دوره اینها اما با بقیه متفاوت است. متفاوت از این نظر که این یکی فقط ضربه ای به تقلا تاریخی مردمانی نیست که به ستم ملی معترض اند، بلکه میتواند خسارتی بزرگتر برای یک جامعه وسیع تر را به دنبال داشته باشد. از این نظر ما ناچاریم مثل همیشه زمینه های سیاست اینها را زیر نورافکن بگیریم و به "ملت" یادآور شویم که کاری نکنند مثل همیشه بعد از پایان قضیه آهنگ دسته جمعی "پشیمانیم" بنوازند. قبل از در پیش گرفتن سیاست کرایه نیرو توسط حزب مصطفی هجری، ما به مردم و حتی به نیروهای نظامی اینها گفتیم که نکنند. نتیجه "راسان" این حزب اعزام دسته دسته تیم های نظامی به کمین گاه گروه های سپاه، و کشته شدن تقریباً تک تک این آدمهای مسلح بود که به اسم پیشمرگ در خدمت شیوخ سعودی تمام آرزوهای زندگی شان را ببوده به زیر خاک بردند. آن سیاست "راسان" حزب دمکرات کردستان و شیوخ سعودی در غیبت حمایت مردم و نه توانایی های سپاه، شکست خورد و رفت. با این مقدمه سراغ نگاهی به سیاست این باره این حزب میرویم که همراه گروه عبدالله مهتدی در پیش گرفته است. در همین رابطه به زمینه های این سیاست و نقش فاکتورهای متعدد در آن پرداخته و نهایتاً به شیوه برخورد کمونیست ها به این پروژه می پردازیم.

صفحه ۵

ما و "اتحاد عمل پایدار چپ در کردستان"

خالد حاج محمدی

صفحه ۱۴

در این شماره می خوانید:

تشکلهای توده های طبقه کارگر / گفتگو با کمونیست در مورد قطعنامه مصوب پلنوم دهم / منصور حکمت (صفحه ۸)

۲۳۰



ماهانه منتشر میشود ژوئیه ۲۰۱۸ - تیر ۱۳۹۷

www.hekmatist.com

جمهوری اسلامی در آخرین سنگر



امان کفا

پس از چند ماه رفت و آمد و مذاکرات متعدد، خط و نشان کشی های میان سران اتحادیه اروپا و آمریکا، بالاخره ترامپ خروج آمریکا از قرارداد برجام، و همچنین یکسری تحریم ها را بگونه ای یکجانبه اعلام کرد. نخ نما شدن برجام، آنهم برای کل هیئت حاکمه در ایران که تمامی پاسخ های خود را به وضعیت وخیم اقتصادی و سیاسی جامعه به پیشبرد آن گره زده بود، و حتی آنرا تنها راه "نجات" و "گشایش" ارائه کرده بود، مسلماً با بحران روبرو ساخت.

برجام، آن فتیش ساخته و پرداخته شده ای که قرار بود کل بحران سیاسی و اقتصادی ایران را حل کند، قراردادی که حول آن بورژوازی ایران و نمایندگان آن در جناح های جمهوری اسلامی را متحد ساخته بود، با خروج آمریکا از آن، اینبار خود به معضل و شتاب دهنده بحران در حکومت اسلامی تبدیل شد.

یکباره در میان خود هیئت حاکمه، بخیه های بیمار اقتصاد بورژوایی ایران، به صورتی زودرس، از هم پاره شد و خرده گیری های جناحی تندرو و اصلاح طلب و دلوپس و فراکسیونهای شان در مجلس و غیره از سر گرفته شد. میزان بی اعتمادی و سعی بر "مقصر سازی" از جناح رقیب آنچنان شعله ور شده است که فرشته ثبات و اعتماد جمهوری اسلامی، نماینده "اعتدال" و مورد اعتماد نظام، خود به کانون "انققاد" در میان یاران امروزی و دیروزی خود بدل شد. کار بجایی رسید که روحانی مجبور شد علناً اعلام کند قرار نیست "دولت استعفا کند" و از همه جناح های حکومت خواست که متحدانه عمل کنند تا "نظام" بتواند از این شرایط بحرانی نجات یابد! فراخوانی که با لیبیک اصولگرایان روبرو شد و صفبندی جدیدی، هرچند موقت، را در جمهوری اسلامی بوجود آورد. یاران دیروز روحانی، جریانی که برای به قدرت رسیدن او از هیچ تلاشی کوتاهی نکردند، جریانی که هیاهوی "گشایش اقتصادی به رهبری معتدلین-اصلاح طلبان" را در بوق و کرنا میکردند، امروز بن بست جمهوری اسلامی را دستمایه تسویه حسابها و دلخوریهای خود از دولت منتخب خود و مهمتر دستمایه کسب اعتبار مجدد، بعنوان اپوزیسیون، میکنند. دوستان دیروز امروز طرح استیضاح روحانی و انتخابات زوردرس مجلس را روی میز دارند و رقبای دیروز هشدار میدهند هر تغییری در بالا اوضاع را متشنج تر و ثبات رژیم را به خطر خواهد انداخت.

با شکننده تر شدن موقعیت جمهوری اسلامی، بدون شک لازم است که کارگر آگاه و کمونیست در این دوره منلاطم موجود، بدقت اوضاع را بررسی کند و باری دیگر جای پای طبقه کارگر در جدال های موجود و آتی را محکم تر پایه سازی کند. این وظیفه کمونیست ها و مشخصاً حزب ما است که در آنچه که مارش آغاز پایان جمهوری اسلامی نامیده شده است، روشن سازد که چگونه طبقه کارگر می تواند در دل این اوضاع، بهترین شرایط را برای پیشبرد مبارزه طبقاتی خود مهیا کند تا بتواند بی دردرس تر، خود را برای انقلاب سوسیالیستی اش آماده کند؟ تعیین چهارچوب معیارهای پیشروی طبقه ما، فرصت ها و مخاطرات، و در یک کلام، بهترین راه ها و شیوه ها و تاکتیک های ما در مقابل آلترناتیوهای رنگارنگ طبقات دیگر، خود نیازمند تشخیص و تحلیل از شرایط مشخص امروز است که در اینجا در ابتدا بایستی به آن پرداخت.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

جمهوری اسلامی در ...

قبل از هر چیز باید خاطر نشان کرد که بحران فعلی حاکمیت در ایران ، نه ناگهانی و نه رعد و برق در آسمان بی ابر بود. برخلاف ادعاهای جمهوری اسلامی، که گویا مصعب و بانی وضعیت فعلی ترامپ و دشمنی کور و دیوانه وار او با جمهوری اسلامی است و ریشه بحران اقتصادی و گرانی و تورم و بیکاری و فقر و حتی کمبود آب و تخریب محیط زیست خروج امریکا از برجام است. این شامورته بازی محور تبلیغات جمهوری اسلامی، در همراهی بخشی از کمپ جهانی و مشخصا اتحادیه اروپا، است که هرروزه پمپاژ می شود و بخشی از نیروهای ریز و درشت اپوزیسیون بورژوایی هم مرتب آنرا اشاعه می دهند.

در دنیای واقعی اما خروج امریکا از برجام، گرچه بر شدت و زمان این بحران تاثیر گذاشته، اما به هیچ وجه دلیل و ریشه در دیوانگی و یا خصومت ویژه ای از جانب ترامپ با جمهوری اسلامی نبوده و نیست. کل پروسه قراردادهای برجام، برخلاف تبلیغات امریکا و جمهوری اسلامی که هریک آنرا پیروزی خود قلمداد کردند، منتج از توافقات معینی در شرایط ویژه و در ابعاد وسیعتری در میان کمپ ها و قطب های سرمایه جهانی در دو دهه اخیر بود. برجام تنها یکی از نتایج و تبعات این توافق وسیعتر میان قطب های امپریالیستی بود. همانطور که جنگ خلیج و حمله نظامی امریکا و متحدینش به عراق نیز ناشی از مسلح بودن رژیم بعث به سلاح های کشتار جمعی نبود، برجام هم تنها بازتاب این توافق در رابطه با بحران دامنگیر دول غربی در این منطقه بود که از کانال قرارداد با ایران، بوقوع پیوست. توافقاتی که طی آن راهی مشخص در مقابل جنگ و بروز بحران های جدید در کل این منطقه را فراهم کرده بود.

شکی نیست که جمهوری اسلامی هم تمام تلاش خود را برای امتیاز گیری هرچه بیشتر از غرب و برای حل معضلات اقتصادی و سیاسی خود بکار برد، اما محور اصلی توافقات عمومی تر و بین المللی، این بود که از بی ثباتی رو به افزایش و جنگهای خونین در این منطقه بکاهد. بی ثباتی و جنگهایی که دامنه آن دیگر به غرب و بویژه به اروپا کشیده شده بود. گسترش ترورهای باندهای تروریست اسلامی به اروپا، نا امن کردن اروپا برای شهروندان آن، موج وسیع آوارگان جنگی و همه و همه دلایل اصلی تلاش اروپا برای "باز گرداندن ثبات" به خاورمیانه بود. از اینرو محدود کردن جمهوری اسلامی، و عقب راندن آن، بعنوان یکی از عوامل بی ثباتی بیشتر در منطقه، بخش اصلی این قرارداد بود که خود را بعنوان مقابله با "خطر ایران اتمی" نشان میداد. باز به همین اعتبار، سلاح های اتمی نه مسئله اصلی در برجام، بلکه تنها بهانه ای برای توافقی وسیعتر بود که به پیش برده شده بود.

مخالفت رقبای جمهوری اسلامی در خاورمیانه،

و مشخصا اسرائیل و یا حتی عربستان سعودی با برجام، باز به همین اعتبار، ناشی از نارضایتی از توافقات قطب های امپریالیستی و مشخصا موضع امریکا بود. نارضایتی از اینکه موضع جنگ و نظامگیری ژاندارم جهانی، امریکا، علیه ایران، جای خود را به قبول شرایط موجود و به رسمیت شناختن جمهوری اسلامی با تمامی مختصاتش بود.

شکی نیست که از همان ابتدا، جناح هایی از سرمایه جهانی، مشخصا در امریکا، خواهان فشار بیشتر به ایران در منطقه بودند، اما این تغییر در ماهیت و دلیل اصلی توافقات مابین قطب های امپریالیستی برای جلوگیری از جنگ خلیج دیگری، و کاهش بحران منطقه ای و مسدود کردن ترکش این بحران به غرب، نمیدهد.

در این میان جمهوری اسلامی نیز امکان یافت که رفع تحریمها و موانع تجاری را بعنوان باز شدن راه برای سرمایه گذاریهای کلان در ایران و "گشایش اقتصادی" به جامعه معرفی کند، و یک دوره انتظار برای آینده ای بهتر را در مقابل جامعه قرار دهد. هلهله ای که پشت سر روحانی و دولت اعتدال براه افتاد تا به بهانه "جلب سرمایه های خارجی" و "گشایش اقتصادی"، موج حمله به کارگر و پایین بردن سطح زندگی و معیشت آنان را موجه جلوه دهد.

اما، امروز شرایط و ملزوماتی که برجام را ممکن کرده بود تغییر کرده است. در امریکا، ترامپ بعنوان نماینده راست ترین جناح ساختار شکنی بر سرکار آمد که در پاسخ به مشکلات درونی در این کشور، شعار "آمریکا اول" را سرلوحه سیاست های خود کرده است. قابل پیش بینی بود که سیاستی که پیشبرد آن، به راحتی از جانب قطب های دیگر سرمایه جهانی قبول نمیشود و به فوریت به افزایش نزاع های تجاری بین امریکا و اروپا و چین دامن خواهد زد. برخورد ترامپ با روسیه نیز جلوه دیگری از این سیاست حاکم در امریکا است، که باز تعریف شده است. ترامپ حتی از بالای سر کل کشور های هم پیمان خود در ناتو، مستقیما تصمیم به مذاکره با پوتین را گرفته است. همان سیاستی که امریکا در رابطه با چین، بدون دخالت دادن اروپا، در پیش گرفت و به مذاکره و معاهده با کره شمالی رساند.

به بیانی دیگر، پیشبرد سیاست "آمریکا اول" است که رابطه امریکا را مشخصا با اروپا تحت شعاع قرار داده است. اعلام خروج امریکا از برجام، جلوه دیگری از این تقابل و شکسته شدن تفاهمات گذشته از طرف امریکا است، و نه عملکرد و یا عدم تعهد جمهوری اسلامی در رابطه با مسئله اتمی و نه دشمنی ویژه ترامپ با جمهوری اسلامی. اگر برجام نتیجه توافقات بین المللی میان قدرتهای امپریالیستی بود، خروج امریکا از برجام هم ناشی از تشدید کشمکشها میان همان قدرتها است.

اینکه بالاخره، امریکا طی چند ماه و یا حتی سال آینده، با رقبای خود در اروپا به توافقاتی برسد و

به احیا برجام یا توافقات دیگری مبنی بر کم کردن فشار بر جمهوری اسلامی منجر شود امری است که به فاکتورها و عوامل متعدد دیگری در همان سطح جهانی بستگی دارد.

ترامپ در سخنان خود پس از مذاکره با نخست وزیر ژاپن در کاخ سفید، تمحیل قراردادی جدید به ایران را محتمل دانست و به همین دلیل بود که درست پس از اعتراضات دی ماه، اعلام کرد که "جمهوری اسلامی ایران امروز، همان رژیم چند ماه پیش نیست". بهرحال، این پروسه ای است که آغاز شده است و طی چند روز اخیر، رایزنی های اتحادیه اروپا با کاخ سفید و سران جمهوری اسلامی، به جریان افتاده است. بدون شک هنوز نتیجه این پروسه و اینکه به کجا می رسد، و یا تا چه حد امریکا می تواند با دیگر قطب های امپریالیستی بر سر شروط دوازده گانه خود به توافق برسد، معلوم نیست. همانطور که در بالا اشاره شد، این بستگی به عوامل متعدد دیگری، خارج از فاکتور رابطه امریکا و ایران، دارد. آنچه مسلم است، در حال حاضر برجام فعلا معلق شده است و همین مسئله است که جمهوری اسلامی را بار دیگر سردرگم کرده است و دنبال شرکای جدید روانه روزنه هایی نظیر کشورهای حیطه نفوذ چین کرده است.

جمهوری اسلامی برای حفظ موقعیت خود، می بایستی بار دیگر پای مذاکره با دول پنج به اضافه یک برود و اینبار به رایزنی در مورد گسترش نفوذ خود در منطقه بپردازد. این برگی است که مکرون و مرکل در دیدارهای خود با نمایندگان جمهوری اسلامی، اینبار تحت نام "تهدیدهای موشک های ایران"، رو کرده اند. مشکل سران اروپا البته همچنان بر سر جای خودش باقی است و آنهم اینکه تا چه حد این قطب امپریالیستی می تواند، اینبار به بهانه موشک های ایران، و محدود کردن نفوذش در منطقه، به توافق با امریکا برسد. برزخی که جمهوری اسلامی برای نجات برجام در آن دست و پا می زند، امروز بیش از هر دوره دیگری، منوط به محدودتر شدن دامنه سیاست های منطقه ای ایران شده است.

آنچه در اینجا مهم است این است که خطر لغو کامل برجام، فشاری مضاعف بر جمهوری اسلامی از جانب بخشهای مختلف بورژوازی ایران را بهمراه آورده است. سوسو زدن چراغ امید به برجام، در عین حال، جمهوری اسلامی را به موقعیت ضعیف تری بمثابة نماینده "پیشروی" بورژوازی ایران، رانده است. مسئله ای که به بحران درونی آن، دامن می زند. تشر زدن ها درونی، و یار گیری های جدید، مشخصا در مجلس شورای اسلامی، ناشی از بحران در میان بورژازی ایران است.

خواست حفظ کردن "اتحاد درونی در مقابل آمریکا" توسط روحانی، جنبه دیگری از همین فشار را بیان می کند. مسلما، این مترادف با پایان یافتن و یا بالفعل شدن سیاست سرنگونی طلبی توسط بورژوازی بزرگ ایران نیست. عدم بالفعل شدن چنین سیاستی در حال حاضر، نه ناشی از

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

کمونیت ۲۳۰

دلبستگی بورژوازی بزرگ ایران به جمهوری اسلامی، بلکه ناشی از موقعیت و شرایطی است که بورژوازی در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی محتمل می بیند. بورژوازی ایران خطر عروج چپ و کمونیسم را در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی مشاهده میکند. تلاش های اپوزیسیون بورژوایی برای متحد کردن همه جریانات، احزاب، باندهای ناسیونالیست، از کرد و ترک و عرب و ... تا ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی برای قدرتمند کردن خود در مقابل طبقه کارگر و کمونیسم است.

در عین حال، امروز، در دوره پس از اعتراضات دی ماه، موقعیت جمهوری اسلامی و رابطه مردم با آن با گذشته قابل مقایسه نیست. مانند دور قبلی تحریم ها، با محدود شدن دسترسی جمهوری اسلامی به ارز و بانک های معتبر در خارج از ایران، ارزش ریال براربت نزول کرده و طرح های ضربتی جمهوری اسلامی و بانک مرکزی برای ثابت کردن ارزش ریال، یکی پس از دیگری در عرض چند ماه گذشته شکست خوردند. در صورت عملی شدن مجدد تحریم ها، واضح است که این روند براربت تشدید خواهد شد. گرانی رو به رشد، مستقیما و بالفور از محروم ترین بخش این جامعه قربانی می گیرد و فقر گسترده ای را تا همین جا دامن زده است.

تحمیل این درجه از فشار و باز هم کاهش سطح معیشت مردم در سطح وسیع در ایران، همچون دور گذشته تحریم ها در دوره دولت احمدی نژاد، برای جمهوری اسلامی براحتی ممکن نیست. فقر و گرانی و تورمی که دیگر فقط گریبان طبقه کارگر و محرومین را نمیگیرد. تحمیل این درجه از فقر به جامعه ای که پس از دیمه سرنگونی جمهوری اسلامی را در دستور خود گذاشته غیر ممکن است. هراس جمهوری اسلامی از عملی شدن تحریمها علاوه بر ورشکستگی اقتصادی، خطر به زیر کشیده شدن است. خطری که جناح های اصلی به هم هشدار میدهند و برای مقابله با آن شعار " باید متحد شویم" را سر میدهند.

با برجام یا بدون برجام، با دوستی با ترامپ و بدون آن، جمهوری اسلامی به آخر خط رسیده است. اینرا خودشان هم اعلام میکنند. سیر فروپاشی و سرنگونی جمهوری اسلامی شروع شده است. در این سیر همه نیروهای سیاسی راست و چپ خود را آماده سرنگونی به روش خود دارند. هیچ مسیری و هیچ نوعی از سرنگونی مسجل نیست. جدال نیروهای سیاسی، جدال الئرناتیوهای راست ارتجاعی و ما کمونیستها در سیر سرنگونی شروع شده است. این وظیفه ما حکمتیست ها است که در این دوره جامعه را به افقی روشن، رادیکال و انقلابی، افق سرنگونی به قدرت مردم سازمان یافته، مسلح و امکان پیشروی حزب و انقلاب کارگری را فراهم کنیم.

۳ ژوئیه ۲۰۱۸

علیه سناریوی سیاه، ...

دوره ای با اتکا به سوریه، به ارمنستان و بعدها با اتکا به یونان و امروز با اتکا به حمایت حلال شیعه در منطقه به موجودیت سیاسی نظامی خود ادامه میدهد..

ناسیونالیسم کرد در دوران جنگ های نیابتی

مشکل ناسیونالیسم در دوران جدید ناشی از تغییر مضمون اختلافات دولت ها در اوضاع امروز جهان است، که محصول جهان چند قطبی و کشمکش هر روزه برای رسیدن به یک بالانس جدید قدرت جهانی. در دوره قبل، در اوضاع جهان دو قطبی، اختلافات دول جهانی و منطقه ای، آنها را مستقیماً و بدون واسطه وارد عمل میکرد، یا نقش جانبی شان انکار نمی شد. نتیجتاً هم در شرق و هم در غرب، دول درگیر در اختلافات و کشمکش، چهار چوبی برای پیشبرد آن اختلافات و کشمکش ها داشتند و آنرا رعایت میکردند. کشمکش های شان هم علنی و رسمی و توسط طرفین به رسمیت شناخته شده بود. نتیجتاً سطحی از پرنسب و چهار چوب توافق شده بین المللی به مدیریت آن اختلافات و تنظیم مناسبات کمک میکرد. چنین تنظیم رابطه ای محصول وجود یک بالانس معین بین دو بلوک مسلط بر جهان دوران جنگ سرد بود.

امروز اما هم اوضاع جهان متفاوت، و به تبع آن مضمون کشمکش های منطقه ای و بین المللی هم متفاوت است. بعلاوه بعد از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ و شکست آمریکا در این کشور، تقریباً تمام جنگ های سازمان داده شده از جمله در لیبی و سوریه، جنگ های غیر مستقیم و نیابتی بوده اند. نتیجتاً قدرتهای دخیل در جنگ های جاری از طریق عامل ها و نیروهای دیگر در صحنه ظاهر میشوند و عمل میکنند. این دیگران هم ظاهراً نیروهای اپوزیسیون محترم اند که سیاست های مستقل خویش را دارند و به احدی پاسخگو نیستند. نتیجتاً هزار هزار می کشند و قتل عام راه می اندازند و آب و برق و تلفن و تلویزیون و هر چه مظاهر تمدن بشریست را به گلوله می بیندند و کسی هم رسماً پاسخگو و مسئول نیست. نه فقط این، ناتو و آمریکا در طرح های ناشیانه حملات شیمیایی را میتوانند توسط گروههای کرایه ای خود سازمان دهند و در عین حال دولت سوریه را مسئول همان حملات قلمداد کنند. همین امروز ظاهراً بر کسی معلوم نیست که مسئولین اصلی به خون کشیدن این جامعه و ویران کردنش چه کسان و نیروهایی اند.

سناریوی قومی و مذهبی کردن خاورمیانه به اضافه مسئله کرد در خاورمیانه بازار جریانها ناسیونالیستی چون احزاب کردی را گرم کرده است.

ناسیونالیسم کرد در دل چنین اوضاعی است که وارد معاملات و همکاری با این و آن دولت جهت پیشبرد پروژه های ویرانگر و جنگ های کور میشود. نتیجتاً دادن عنوان حمایت آمریکا و عربستان و اسرائیل از "کرد" به معامله ای که مخفیانه میان آنها برای پیش برد پروژه های این کشورها بسته میشود، عنوانی بسیار لوکس و شدیداً گمراه کننده است. عنوان دقیق و عینی این کار، کرایه دادن نیرو توسط ناسیونالیسم کرد به قدرت هایی است که به مزدور و کرایه ای و عناصر مخرب و ضداجتماعی قومی و مذهبی مانند داعش و النصره و ارتش آزاد و سناریو سیاهی مزدور و غیرمزدور، برای پیشبرد جنگ نیابتی نیاز حیاتی دارند.

جریانی مانند حزب دمکرات کردستان، باتجربه تر از این است که این را نداند. نه فقط این بلکه میدانند که در سطح وسیعی نیروهای آنرا عامل سناریوی سیاه و مزدبگیر عربستان میدانند. با اینهمه فاکتورهایی، چون بن بست و بی افقی کامل، موجب شده که این حزب از موانع آبرو و حیثیت و پرنسب بگذرد.

و؛ طبقه بورژوا در کردستان ایران دیگر بخش انتگره بورژوازی ایران، لذا نمی توانند سناریو سیاهی باشند.

از همان بدو تقبل ماموریت جنگ نیابتی برای عربستان با عنوان "راسان" و اعزام پشت سرهم

تیم های نظامی عملیاتی به کشتارگاههای جمهوری اسلامی، بیش از چهارصد نفر روشنفکر و فعال ناسیونالیست در داخل کردستان خطاب به این حزب نوشتند که نماینده آنها نیست. لیست این امضاها نمونه ای از یک نه اجتماعی بزرگ به این ماموریت و سیاست نیابتی دمکرات بود. آن نه گفتن اجتماعی به اقدام حزب مصطفی هجری فقط ناشی از سیاست کرایه دادن نیرو به عربستان سعودی نبود. طبقاً بورژوازی آگاه به منافع خویش نیروهای سناریو سیاهی را که طبق دستورات روسای شان عربستان و اسرائیل و ترامپ میگرد، عمل میکند و پروژه ویرانی و سوریه ای شدن کشور را در دستور دارند، را از آن خود نمی داند. طرف میتواند ناسیونالیست باشد، ولی همین آرمان الزاما او را عامل سناریوی سیاه و ویرانی جامعه نمیکند. به همین دلیل به زبانی محترم گفتند بروید آقا جان، تشریف ببرید.

خارج از این قضیه، بورژوازی کردستان ایران سالهاست به عنوان بخشی از طبقه حاکمه بر کل کشور ظاهر میشود. در سایه جمهوری اسلامی، این فقط بورژوازی در تهران و مشهد و تبریز نیست که بلیون بلیون پول جارو میکند. تعداد بلیونرهای کردستان در همان شهرهای مرزی که بخشاً از طریق کشیدن شیر کولبران ارتزاق کرده و ثروت می انروزند، بسیار پرشماتر است از تعداد ثروتمند در شهرهای دیگری از ایران که همین جمعیت را دارند. این بورژوازی هم منفعت با بقیه بورژوازی ایران، علیرغم هر غروندگی که دارد، علیرغم اینکه در انحصار قدرت سیاسی سهمی ندارند، در سایه جمهوری اسلامی بسیار بیشتر ثروت جمع میکند. کجای جهان دولت تضمین میکند تا فرد بورژوا ضمن بکار گیری نیروی کار کارگر، حتی همان مزد ناچیزش را هم از آن دریغ کرده و وارد حساب بانکی خود کند؟ نتیجتاً بخش اصلی طبقه بورژوازی در کردستان، در شرایط امروز، نیازی به احزاب ناسیونالیست برای تامین منافع طبقاتی اش ندارد.

بی نیازی طبقه بورژوا به حزب دمکرات کردستان، بی افقی ناسیونالیسم کرد از امتیاز گیری از دولت مرکزی و سهیم شدن در قدرت، بسته شدن افق "دمکراسی در ایران و خودمختاری در کردستان" و حتی فدرالیسم قومی، دستان این حزب را برای در پیش گرفتن هر مسیری، برای نمونه مسیر سناریو سیاهی، بازتر کرده است. این سیر کننده شدن این احزاب از پایه جنبش طبقاتی خودشان است. روند فاصله گرفتن شان از جنبش سنت دار و اجتماعی و تبدیل شدن آنها با باندها و گانگستر های سیاسی است .

ز؛ تاثیر شکست در کردستان عراق

شکست دولت اقلیم و بی آبرویی های ناسیونالیسم کرد در عراق تاثیر مستقیمی بر اتوریته احزاب ناسیونالیستی داشته است. نزدیک به سه دهه است که این احزاب حاکم بلامانع در کردستان عراق اند. در این سه دهه به نسبتی که همین احزاب و مسئولین شان بیشتر پول جمع کرده اند، به همین اندازه نسبت به تامین پائین ترین خدمات شهری برای شهروندان بی تفاوت بوده اند. مشکل آب و برق و درمان و... سه دهه است که کماکان مشکل است. در سالهای اخیر عدم پرداخت حقوق کارمندان را هم به آن اضافه کنید. این یعنی دولت "کرد" چیزی جز ابزار پارو کردن پول نیست. در چشم شهروند کردستان عراق، این حاکمیت با هیچ معیاری در برابر شهروندان مسئول نیست و تا جایی که به درد جامعه مربوط باشد، عملاً موجود نیست. با همه اینها در یک سال اخیر در پروسه تقلاي جامعه و فداکاری برای استقلال کردستان، این احزاب ثابت کردند که برای این مسئله هم مانند بقیه عرصه های حق و حقوق شهروندان، بی مسئولیت و هیچکاره اند. معلوم شد داعیه استقلال و تشکیل دولت به نیروی مردم، چیزی جز شعار و عوام فریبی تاریخی نبوده است.

در چشم کارگر و زحمتکش در کردستان ایران کاملاً این مسئله برجسته است که تفاوت آنهاي آنطرف مرز با این طرف مرز چیست؟ آیا جز این است که تازه آن طرف مرزی ها نقش معلم و راهنمای این طرفی ها را هم دارند؟

در چشم کارگر و زحمتکش کمی آگاه امروز این مسئله کاملاً مشهود است که اینها حزب رسیدن به قدرت توسط پروژه های مخرب امپریالیستی اند

کمونیت ۲۳۰

هم هیچ اقدامی نماند که اینها برای کسب توجه مسئولین جمهوری اسلامی به خرج ندهند. شاخه دیگر حزب مصطفی هجری به همراه سازمان زحمتکشان تا چند سال قبل، بر سر دیدار با مامورین درجه چندم وزارت اطلاعات مسابقه داشتند و نهایتاً هم به جایی نرسیدند. نتیجتاً حقیقتاً روی آوری اینها به امثال عربستان و ترامپ، نه از سر امید به چیزی بلکه از سر ناچاری و معطل ماندن و کپک زدن پشت مرزهاست. همین امروز که یک جنبش سرتاسری در مقابل جمهوری اسلامی پیاخته است، و در حالیکه همه از مسیر صعب العبور جمهوری اسلامی در راه حیات میگویند، اگر همین فردا یک مقام درجه پائین وزارت اطلاعات اینها را به ملاقاتی پنهانی دعوت کند، سینه خیز و شبانه راهی مقصد خواهند شد. اما از شانس بد اینها، کسی آنطرف اینها را به حساب نیاورده است. حتی سفرهای پر سروصدایی که اینها به آمریکا دارند، پیام غیرمستقیمی است به جمهوری اسلامی که "اگر هوای ما را نداشته باشید، ما هم چنین میکنیم".

ی؛ بازی به عنوان عنصر سناریوی سیاه تنها آلترناتیو ممکن

با توجه به مجموعه این مولفه ها، بازی به عنوان عامل جنگ نیابتی، سناریوی سیاهی و کرایه دادن نیروی سازمانی و حزبی به این و آن، امروز تنها گزینه موجود پیش روی اینهاست. بخصوص در شرایطی که هرچه بیشتر هرروز دست شان از سوخت و ساز سیاسی در جامعه کوتاه و کوتاه تر میشود. در چنین متنی، اینها از چند زاویه نفع می برند؛ اولاً به بازی گرفته شدن صرف شان حداقل اینها را پولدار میکند و کرده است. در مقابله با کمونیسیم و آزادیخواهی در پروسه تحولات ایران، همین پول و ثروتی که جمع میکنند به دادشان میرسد و همین موجودیت ضد کمونیستی و ضداجتماعی، نزد قدرت های مرتجع جهانی و منطقه ای، اینها را صاحب مشتری بیشتری میکند. حتی نزد جمهوری اسلامی هم، قدرت اینها میتواند علیه جنبش سرنگونی فعلی بکار گرفته شود و جنگ علیه آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان به اینها سپرده شود. یادمان باشد که ناسیونالیسم کرد بیربط ترین نیروی اپوزیسیون به خیزش دی ماه گذشته بود. اصلاً و ابداً به نفع اینها نبود که جنبشی به میدان بیاید برای نان و زندگی، در حالیکه اینها مشغول معامله و کرایه دادن نیرو به دولی بودند که لطیف ترین نقشه شان تحریم همه جانبه اقتصادی جامعه ایران و محکوم کردن بخش وسیعی از مردم به زندگی در شرایط جهنمی تری است.

ح؛ پروژه قومی و مذهبی کردن خاورمیانه

پروژه ای که امروز برای قومی و مذهبی کردن خاورمیانه توسط اساساً بلوک هوادار آمریکا در منطقه پیش میرود، هر نیروی سیاسی نزدیک به این رگه را برای شرکت در آن وسوسه میکند. در نظر باید گرفت که احزابی که جمهوری اسلامی به عنوان همکاران و شرکای خویش قبول شان نمی کند، طبقه ظاهراً منتسب به آنها هم در جامعه مشغول بخور بخور خویش است و روزنه امیدی هم قابل رویت نیست، چرا سراغ چنین پروژه ای نروند و هوس شرکت در آن را نکنند. بسته های پول عربستان و شیوخ متحد برای کرایه کردن نیرو را هم اگر در نظر بگیریم، برای ناسیونالیسم کرد بی افق، بزرگترین درجه امید و بزرگترین نعمت خدادادی در شرایط امروز است.

ط؛ نامیدی از توجه جمهوری اسلامی

عامل دیگری که ورود امثال حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان را به جرگه نیروهای عامل در جنگ های نیابتی می کشاند، نامیدی از توجه جمهوری اسلامی به اینها و قبول اینها به عنوان مقامات خرد و ریز در شهر و روستاهای کردستان اند. در نظر بگیرید رهبر سابق همین حزب مصطفی هجری در متن امید به معامله با جمهوری اسلامی ترور شد. در مقطع دوم خرداد

یک نکته توضیحی در مورد سازمان عبدالله مهدی؛

در تقریباً تمام این نوشته، بحث من در مورد حزب دمکرات کردستان است. در حالیکه سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی هم دوش به دوش این حزب فعال همین پروژه امپریالیستی است. علت عدم اشاره به این سازمان در تفاوت ماهوی بین آنهاست. ظاهراً این دو ناسیونالیست و فدرالیست

مکتملیست هفتگی؛ به سردبیری فواد عبداللہی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیت؛ به سردبیری خالد حاج ممدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مرز، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

علیه سناریوی سیاه، ...

و هم گام اند. چیزی که در مورد تفاوت اینها باید در نظر داشت، تعلق تاریخی حزب دمکرات به یک جریان سنت دار و باثبات سیاسی است که پرنسیب های خود را دارد. در حالیکه سازمان عبدالله مهدی بی سنت، بی ریشه و از بدو تولد نه یک سازمان سیاسی که یک باند بی پرنسیب و دست راستی است که عملکردش تقریباً منطبق بر هیچگونه اصل و قواعدی نیست. اگر حزب دمکرات یک تاریخ طولانی از سیاست باثبات پشت سر دارد، اینها در دل یک کودتای سازمانی و در نطفه به عنوان یک جریان فالانژ و با ماهیت سناریویسیاهی شکل گرفتند. اگر حزب دمکرات کردستان بعد از دوره ای طولانی و در متن جنگ های نیابتی وارد پروسه ایفای نقش در یک سناریوی سیاه و ضد اجتماعی میشود، اینها از بدو تولد نه به مدافع منافع طبقه ای اجتماعی در کردستان تبدیل شدند و نه ویژگی های یک نیروی متعهد به سنت سیاسی معینی را به خود گرفتند. از این رو هنگام بحث در مورد پروسه ای که ناسیونالیسم سنتی کردستان طی کرده تا به امروز برسد، این بحث شامل گروهها و جریانات باند سیاهی، بی پرنسیب و بی ریشه ناسیونالیستی کرد نمیشود.

دوم؛ ارزیابی توانایی امریکا در راه اندازی یک جنگ دیگر در خاورمیانه

امریکای شکست خورده در تمام مسیر سالهای گذشته، امروز ایدا در موقعیت راه اندازی یک جنگ دیگر نیست. مشکل اقتصادی داخلی، عقب ماندن از بلوک چین و بقیه در امر توسعه اقتصادی و ناتوانی در غلبه بر رقبای جهانی، آنرا بیش از پیش در موقعیت ضعف قرار داده است. عربستان سعودی هم قادر به راه اندازی یک جنگ با جمهوری اسلامی نیست، ضمن اینکه چنین قصدی را هم ندارد. موقعیت روسیه هم به عنوان یک متحد رژیم اسلامی بسیار بالاتر است، طوری که اسرائیل و عربستان در بسیار موارد مرتب به آن مراجعه میکنند. چین هم در موقعیت اقتصادی بمراتب قدرتمندتری نسبت به قبل است. این یعنی شمشیر از رو بستن امریکا و عربستان و اسرائیل در مقابل ایران، بطور واقعی چیزی بیش از یک تبلیغات جنگی نیست. همین فاکتورها موجب شده تا در میان خود ناسیونالیست های کرد ایرانی، بخش قابل توجه شان از همراهی با امریکا و عربستان نگران اند. اینها نقش قدرت های غربی در به بازی گرفتن مسئله کرد در کردستان عراق و سوریه را هم شاهدند که چگونه پشت شان را خالی کردند. بعلاوه اینها متوجه نقش ابزاری و بی آینده ناسیونالیست های پیوسته به امریکا و عربستان را می بینند و فعلا دست به

عصاره میروند.

سوم: شیوه برخورد کمونیست ها

با همه داده های موجود، و در متن جنبش روبه رشد بعد از دی ماه، فضای ممکن برای دخالت کمونیستی بسیار آماده است. متن این اعتراض و تناسب قوای متفاوت بعد از دیماه، همه کمونیست ها را برای یک کار ظفرمند فرامیخواند. در بحث شیوه برخورد کمونیست ها به پیوستن احزاب ناسیونالیست کرد به پروژه ترامپ و عربستان و اسرائیل میشود روی نکات اصلی تاکید کرد؛ که از افشاگری تا شکل دادن به جنبش عمل در محل؛ که میدانهای سیاسی، نظامی و قانونی را در برمیگیرد. مقابله با هر هویت کاذب و ساختگی قومی و مذهبی بعنوان پایه سناریوی سیاه در ایران، یک پای ثابت کار ما است. بخشی مهمی از آن افشاگری و روشنگری است. این افشاگری باید شامل باندهای درون حکومتی که خود عناصر سناریو سیاه هستند هم بشود. یک رکن سناریو سیاه علاوه بر پروژه های ترامپ و .. در دستجات و باندها و .. قدرت در خود جمهوری اسلامی ایران هم هست. چه کسی میگوید که فردا که اوضاع شل شود دستجات طرفدار این و آن مرجع تقلید شیعه سر به حکومت در کنار سلفی ها بازیگران اصلی نیستند، که هستند. از مجلس تا

بیت امام انواع مراجع سنی و بلوچ و دراویش و .. مثل قارچ سبز میشوند که بر تن جامعه لباس مذاهب و اقوام و عشایر و دراویش می پوشند. خطر سناریو سیاهی ناسیونالیسم الزاما نه به خاطر عمل مستقیم آن، بلکه به خاطر فضایی است که از این طریق باز میشود و انواع قارچ های سمی تر از نوع داعش و النصره سنی و شیعی و قوم پرستان بقیه مناطق ایران را هم صاحب توان و بازوی عمل میکند.

بخش مهمتر کار ما اما دخالت در سازماندهی و هدایت اعتراضات جاری، در سراسر ایران و از جمله در کردستان، اعتراضات مردم محروم در خیابان ها و محلات، طبقه کارگر، بیکاران، زنان، کار قانونی برای شکل دهی به نهادهای عمل مستقیم در محل کار و زندگی و در دانشگاه ... بعنوان مهمترین ابزارهای جلوگیری از تحریکات قوم پرستان کرد و احزاب ناسیونالیست کرد و بقیه دار و دسته های ناسیونالیست ایرانی و فاشیست و مذهبی است. به یک زبان، به دلیل ضعف دشمنان و تناسب قوای جدید در جامعه به نفع عدالت و برابری طلبی، کمونیسم در سالهای گذشته هیچگاه چون امروز موقعیت و امکان درهم شکستن پروژه های سناریو سیاهی و ضد اجتماعی را نداشته است

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر

به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست.

بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی

چنین تعابیر سوپرکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از

کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برفوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که

کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است

که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان

میات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند

هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای

دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع

افراد با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر

اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملمق میشوند، بلکه این الماق ها و جدایی های تمحیلی به توده

های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها

نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند .

منصور حکمت از نوشته ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

کارگران جهان متحد شوید

غربی، تلاش برای ایجاد آلترناتیوهای کارگری برای سازماندهی توده‌ای در خارج ساختار اتحادیه‌ها شدت گرفته است.

ما آلترناتیو ویژه خود را بار دیگر طرح می‌کنیم، بی آنکه به جنبش سندیکائی (اگر موجود باشد) پشت کنیم و یا مطلوبیت آنرا (باتوجه به اوضاع موجود کارگران ایران) انکار کنیم. قطعاً اگر سندیکاها، حتی به فرض که رفرمیست هم میبودند، در ایران امروز وجود داشتند، این یک نقطه قدرت جدی برای طبقه کارگر ایران محسوب میشد. قطعاً کمونیست‌ها در این سندیکاها دخالت وسیعی میکردند، قطعاً اوضاع کارگران از این بهتر بود. اما تمام مساله بر سر همین "اگر" است. جنبش سندیکائی در ایران حتی بیشتر از جنبش شورائی از تبدیل شدن به یک موجودیت مادی دور است. درچنین شرایطی دلیلی ندارد که کارگر رادیکال سوسیالیست مستقیماً آلترناتیو خودش را طرح نکند، آلترناتیوی که بدلیل شرایط خاص ایران، که در قطعنامه ذکر شده حتی اقبال عمومی کارگران به آن بیشتر است و هم اکنون ماتریال زیادی برای شکل‌گیری آن وجود آمده. ما می‌گوئیم شوراها روشهای طبقاتی‌تری برای سازمانیابی کارگران ارائه میدهند، اراده مستقیم کارگران را بهتر بیان میکنند، اتحاد عمیقتری بوجود می آورند، شکافهای صنفی و رسته‌ای در میان کارگران را تشدید نمیکند، اجازه کمتری به نفوذ سیاست بورژوائی میدهند، ظرف بهتری برای بیان رادیکالیسم کارگری هستند، تاریخاً مورد تبلیغ کمونیست‌ها بوده اند، در ایران از زمینه های مادی مناسبی برای رشد برخوردارند و غیره. از اینرو خود را فعال جنبش شورائی در ایران بحساب می آوریم و کارگران را به مبارزه در راستای تشکیل شوراها فرا میخوانیم.

کمونیست: تجربه نشان داده است که حتی وقتی شکل کارگری خودش را به بورژوازی تحمیل میکند و دولتها ناگزیر از برسمیت شناختن موجودیت آنها میشوند تلاش سیستماتیکی صورت میگیرد که این تشکلهای از درون مهار شوند و دیگر نتوانند ابزار مبارزه مستقل کارگران باشند. آیا ممکن نیست که تشکل شورائی کارگران هم به همین سرنوشت دچار شود همانطور که بعضی از اتحادیه‌ها در آمریکا و اروپا شده اند؟

منصور حکمت: تجربه این را در مورد اتحادیه‌ها نشان داده است. اما کم است نمونه شورهائی که از "درون" مهار شده باشند و به عمر خود ادامه داده باشند. شوراها، اگر به همان صورت که مورد نظر ماست ظرف عمل مستقیم و دموکراسی مستقیم کارگری بوده باشند، عمدتاً با تفوق بورژوازی سرکوب و تعطیل میشوند. البته ممکن است بتوان شرایطی را فرض کرد که در آن شوراها هم بتدریج از محتوای واقعی خودشان تهی بشوند. اما از آنجا که برای بورژوازی هم شورا تنها یک شکل سازمانی کارگران نیست بلکه یک جنبش رادیکال واقعی است که باید سرکوب بشود، معمولاً ضعف شوراها و تفوق ارتجاع به درهم شکسته شدن و تعطیل آنها و پا گرفتن اشکال محافظه کارانه‌تر و قابل کنترل تر سازمانیابی کارگران منجر شده است.

کمونیست: در واقع ادامه منطقی این بحث اینست که آیا شوراها در دوره‌های غیرانقلابی هم میتوانند موجودیت و مبارزه جوئی خود را بعنوان تشکل‌های توده ای کارگری حفظ کنند؟ در شرایط غیرانقلابی و اختناق سیاسی عملاً نمایندگان آگاه و رهبران رادیکال طبقه کارگر امکان عرض اندام در مجامع عمومی کارگری را - بهتر است بگوئیم بطور ادامه کار - پیدا نمیکند و این میدان را برای رهبران سازشکار و محافظه‌کار باز میگذارد که توده کارگران را حتی اگر در شورا جمع شده باشند، به دنبال خواست بورژوازی بکشانند. آیا واقعا امکانپذیر است که تحت یک استبداد سیاه تشکلات توده‌ای وجود داشته باشند که طبق تعریف خودشان از خودشان "نمیخواهند در چهارچوب نظام قوانین موجود باقی بمانند"؟

منصور حکمت: اینکه یک تشکل توده‌ای بتواند در شرایط غیر انقلابی رزمنده بماند به عوامل زیادی بستگی دارد. باید دید تناسب قوا در جامعه مورد نظر چگونه است. چهارچوب قانونی مبارزه تا چه حد تنگ شده. سنت های مبارزه کارگری چقدر ریشه دار است، رهبران آن دوره کارگران از چه سیاست‌هایی تبعیت میکنند و کلا رزمنده‌گی و مبارزه جوئی در چنان شرایطی چه معنا و چه دامنه مشخصی میتواند داشته باشد. اما بهرحال، همانطور که تجربه جنبش اتحادیه‌ای، البته عموماً نفاً، نشان داده است، ادامه کاری و

به اوضاع کمونیسم در ایران مربوط میشود. اینکه در انقلاب ۵۷ ایده شوراها بر ایده سندیکاها در درون طبقه کارگر ایران غلبه یافت، انعکاس بی پایگی و ضعف رفرمیسم و سوسیال دموکراسی و غلبه عمومی ایده‌های عام کمونیستی و سیاست رادیکال در بین کارگران بود (تحت شرایط انقلابی). و اینهم که این جنبش شورائی نتوانست آن قدرت و گسترش لازم را بدست بیاورد ناشی از محدودیتهای فکری و عملی خاص کمونیسم ایران در آن دوره معین بود.

خلاصه کلام، بحث شورا و سندیکا، بحثی بر سر انتخاب یکی از "الگوهای" تشکل توده‌ای کارگری نیست. این انعکاس جدال آلترناتیوهای دو گرایش اساسی در درون طبقه کارگر است. گرایش کمونیستی و رادیکال و گرایش رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک. اگر شوراها (در مقایسه با اتحادیه‌ها)، به اعتقاد ما، از پایه مادی بسیار مناسب‌تری برای شکل‌گیری و رشد در ایران برخوردارند، صرفاً به دلیل مناسب بودن الگوی سازمانی آنها نیست. بلکه خود این کارائی بیشتر نیز ناشی از غلبه گرایشهای رادیکال در درون کارگران پیشرو و رهبران عملی، و قوی تر بودن زمینه های مادی نفوذ سیاست کمونیستی در درون جنبش طبقه کارگر در مقایسه با سیاستهای سوسیال دموکراتیک و رفرمیستی است. این صرفاً ادعای ما نیست. تجربه انقلاب ۵۷، نحوه عملکرد کارگران پیشرو، اوضاع و احوال حرکتیهای سندیکائی در مقایسه با حرکتیهای شورائی و نیز امروز نقش روز افزون مجامع عمومی کارگری در مبارزات جاری کارگران گواه این امر است.

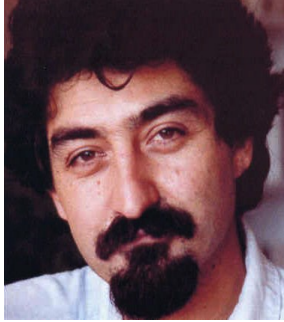
تذکر بدهم که این گفته به این معنی نیست که کمونیست‌ها جایی برای اتحادیه‌ها در سیاست خود قائل نیستند، فعال جنبش اتحادیه‌ای نباید باشند و یا تاریخاً نبوده اند. بحث من اینست که کمونیست‌ها همواره اتحادیه‌ها را بعنوان یک واقعیت عینی در جنبش کارگری، بعنوان محصول عملکرد گرایشات اجتماعی غیرکمونیستی در میان کارگران دیده اند و وجود آنها را برسمیت شناخته اند. به همین دلیل است که ما همواره در ادبیات کمونیستی با مسئله "شیوه برخورد" کمونیست‌ها به جنبش تریدیونیونی مواجه میشویم و کمتر با راه انداختن جنبش‌های تریدیونیونی توسط

کمونیست‌ها. (تجربه سندیکاهای سرخ کمینترن هم دقیقاً تلاشی در جهت ایجاد یک آلترناتیو رادیکال در برابر تریدیونیونیسم واقعا موجود که تحت تاثیر سوسیال دموکراسی قرار داشت بود).

بحث اینست که تریدیونیونیسم آلترناتیو ویژه کمونیسم برای سازماندهی کارگری نیست. این آلترناتیو ویژه کمونیسم جنبش شورائی است. با اینحال کمونیست‌ها در موارد زیادی تحت شرایط اجتماعی معینی، با وظیفه شرکت فعال در اتحادیه های کارگری یا حتی تلاش در جهت ایجاد اتحادیه روبرو میشوند. کمونیست‌ها همواره عناصر فعال جنبش‌های اتحادیه‌ای بوده اند، اما تاریخ جنبش کارگری نشان داده است که هر جا سیاست کمونیستی به سیاست غالب در جنبش کارگری تبدیل شده، شوراها سر بر آورده اند و گسترش یافته اند.

پس دفاع ما از شورا صرفاً ناشی از این نیست که این الگو شانس بیشتری برای پیاده شدن دارد، یا در برابر سرکوبگری بورژوازی بهتر مقاومت میکند. اگر هم اینطور نبود ما باید کاری میکردیم که اینطور بشود. ما داریم، بعنوان کمونیست، آلترناتیو جنبش خود را برای سازمانیابی طبقه خود یکبار دیگر طرح میکنیم. می‌گوئیم یکبار دیگر، چون تاریخ جنبش کارگری همواره صحنه تقابل آلترناتیو کمونیستی و رفرمیستی در عرصه سازماندهی و عمل کارگری بوده است. اینکه اتحادیه‌ها در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به شکل ادامه کارتری برای متحد کردن کارگران (البته با افق و محدودیتهای اتحادیه‌ای) تبدیل شده

اند، به این دلیل نبوده که کارگران در خواص این "الگو"ها غور کرده اند و سندیکا را مناسب‌تر تشخیص داده اند، بلکه به این دلیل بوده است که سیاست رادیکال بطور کلی، با توجه به ثبات سرمایه‌داری پس از جنگ دوم، با توجه به پشتیبانی جناح چپ بورژوازی در این کشورها از رفرمیسم و با توجه به بقدرت رسیدن متناوب احزاب سوسیال دموکرات در کشورهای اروپائی، در برابر سیاست رفرمیستی عقب نشسته است. این کشمکش میان این دو خط مشی را در شرایط انقلابی و بحرانی بهتر میبینیم. پس از انقلاب اکتبر، جدال اتحادیه‌ها با شوراها و کمیته های کارخانه بالا گرفت. همین امروز هم شاهدیم که چگونه با ناتوان شدن جنبش سندیکائی در اروپای



تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر

گفتگو با کمونیست در مورد

قطعنامه مصوب پلنوم دهم

کمونیست: در بخش اول قطعنامه اشاره میشود که طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای و علنی بطور تاریخی محروم بوده است. مهمترین علل این محرومیت چیست؟ ... حال سؤال اینست که با وجود این دلایل چرا تشکل شورائی ممکن است بتواند بطور وسیع بوجود بیاید و بطور ادامه کار به موجودیت و فعالیتش ادامه دهد؟ آیا تفاوت تشکل شورائی با دیگر الگوهای تشکل توده‌ای جدی است که این واقعیات بازدارنده در مقابلش خنثی میشوند؟ آیا تشکل شورائی فی‌النفسه مقاومت بیشتری در مقابل سرکوبگری بورژوازی دارد؟

منصور حکمت: اجازه بدهید مقدمتاً این را بگویم که "محرومیت تاریخی" طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای را نباید یک امر مطلق تصور کرد. دوره‌هایی در تاریخ جنبش کارگری ایران وجود داشته است، نظیر دوران قیل از استبداد رضاخان، دوران پس از جنگ دوم تا کودتای ۲۸ مرداد و بالاخره دوره انقلاب ۵۷، که شاهد شکل گیری و گسترش اشکال مختلفی از تشکلهای توده‌ای کارگران بوده است. اما بهرحال اگر ۳۰-۲۰ ساله اخیر (یعنی تجربه یک تا دو نسل اخیر کارگران) را مبنا قرار بدهیم، متوجه تفاوت های جدی‌ای در سطح سازمانیابی توده‌ای کارگران ایران با سایر کشورها، و نه فقط کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر، بلکه بسیاری از کشورهای تحت سلطه میشویم.

این اوضاع علل متعددی دارد که در سطوح مختلف میتوان درباره آنها صحبت کرد. اولین عواملی که به ذهن میرسد اینهاست: اولاً تغییر سریع بافت طبقه کارگر پس از اصلاحات ارضی دهه ۴۰ و ورود بخش عظیمی از جمعیت روستایی به عرصه کارمزدی در شهرها، هم به رقابت در درون طبقه کارگر شدت بخشید (رقابتی که تنها در اواسط دهه ۵۰ شمسی با بالا رفتن درآمد نفت و افزایش سطح اشتغال کاهش یافت) و هم بر سطح خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر ایران تاثیر گذاشت. تجربه مبارزات سندیکائی پیشین به اصناف و حرفه‌های معینی محدود میشد، نظیر نساجی‌ها، صنعت چاپ و غیره، که در دهه های ۴۰ و ۵۰، هم جایگاه خود را در تولید و هم به درجه زیادی در اشتغال کارگران از دست دادند.

نسل جدید کارگران مزدی ایران همراه با صنایع جدید، تکنولوژی متفاوت و رشته های جدید تولیدی رشد کرد. سنت‌های تشکیلاتی موجود دهه‌های قبل، که تازه چندان قوی و ادامه کار نبود، در این شرایط تضعیف شد. طبقه کارگر جوانی پا به میدان گذاشت که بخش اعظم آن در سنت مبارزه متشکل کارگری بار نیامده بود و از تاریخچه مبارزات متشکل کارگری تاثیرات جدی‌ای نپذیرفته بود. عامل دیگر، وجود کمابیش دائمی اختناق شدید سیاسی و حاکمیت رژیم‌های سرکوبگر پلیسی در ایران قرن بیستم است که تنها در طول دوره های معینی، در شرایط بحرانی سیاسی، از دامنه آن کاسته شده است. تلاشهای جنبش کارگری در ایران برای متشکل شدن و متشکل ماندن همواره با خشن‌ترین سرکوب پلیسی مواجه بوده و رهبران و فعالین جنبش کارگری تحت شدیدترین پیگردها قرار داشته اند.

اینها عوامل عمومی‌ای است که شکل گیری و ادامه کاری تشکلهای کارگری را در ایران دشوار کرده است. اما ذکر اینها هنوز هم بدرستی پاسخ مسئله را نمیدهد. سؤال میتواند این باشد که چرا جنبش کارگری نتوانسته است بر این محدودیتهای فائق بیاید؟ اینجا دیگر باید قدری مشخص تر از "تشکلهای توده‌ای" حرف بزنیم. و این به قسمت دوم سؤال شما مربوط میشود. آنجا که از شورا و سندیکا بعنوان "الگوهای" از تشکل توده‌ای یاد میکنید. واقعیت اینست که شورا، سندیکا، کمیته‌های کارخانه و غیره صرفاً "الگوهای" تشکل توده‌ای نیستند، الگوهایی که گویا به یک نیاز واحد جواب میدهند و کارگران مخیرند این الگو یا آن الگو را انتخاب کنند. سندیکا و شورا آلترناتیوهای جنبش‌های اجتماعی متفاوت و گرایشات متفاوت در درون جنبش

تشکلهای توده‌ای ...

محافل هر چه بیشتری از کارگران پیشرو را به یک حرکت هماهنگ برای برپائی این مجامع جلب کند. برای تربیت فعالین جنبش مجمع عمومی، حزب باید بیش از هر چیز روی رابطه این جنبش با مبارزات جاری تاکید کند. بنظر من رهبران و فعالین جنبش مجمع عمومی عمدتاً از درون رهبران عملی جنبش اعتراضی موجود پیدا خواهند شد.

یکی از موضوعاتی که جزء لاینجزای تبلیغات ما باید باشد، توضیح این واقعیت است که حتی در دل اختناق میتوان کار علنی و توده‌ای کارگری را سازمان داد. روابط پنهانی کارگران پیشرو، روابط حزبی و مخفی کارگران کمونیست به تنهایی برای سازماندهی مبارزات جاری کافی نیست. حیاتی است، اما کافی نیست. اگر امکان اعتراض دستجمعی را از کارگران بگیرد، هیچ چیز از جنبش کارگری باقی نمی‌ماند. کسبه میتوانند به فتوای غیابی فلان مرجع یک روز چهارشنبه همگی دکانهایشان را تعطیل کنند. کارگر در مبارزه نیازمند تجمع فیزیکی و اعمال قدرت دستجمعی است. تنها به این شکل کارگران احساس قدرت میکنند، تنها به این شکل کارگران پیشرو میتوانند نقش خودشان را در رهبری صف کارگران بازی کنند. بنابراین ایده های متکی به مراکز غیبی و تبعیت اتم‌های کارگری از آن را باید کنار گذاشت. باید امکان مبارزه دستجمعی و دوشادوش کارگران را ایجاد کرد. کسی که میگوید اختناق نمیگذارد، باید برود خانه و استراحت کند. ما میگوئیم مجمع عمومی ظرف

امتحان پس داده این مبارزه است. تبلیغات ما باید اعتماد به مجامع عمومی و قدرت آنها را افزایش بدهد.

کمونیست: و بالاخره در پایان میتوانیم کمی در باره رابطه حزب یا فعالین حزبی با این تشکلهای توده‌ای و مشکلاتی که ممکن است در عمل برای آنها بوجود بیاید صحبت کنید؟

منصور حکمت: پاسخ جامع به این سوال هم تنها میتواند به آینده و به سیر عملی فعالیت ما موکول بشود. بسیاری از سوالهای پراتیک هنوز بطور جدی طرح نشده اند. بنابراین اینجا صرفاً به برخی جوانب کلی مسئله اشاره میکنم. بطور واقعی ما با این مسائل روبروئیم: تثبیت و آموزش ایده شوراهای، براه انداختن یک جنبش واقعی مجامع عمومی و برقراری یک رابطه سالم و خلاق با مدافعان سایر اشکال تشکلهای توده‌ای. در مورد اولی نکته پیچیده‌ای وجود ندارد. ما باید حقانیت شوراهای و اصولیت جنبش شورائی را مداوماً و بطور زنده، با ارجاع به خصوصیات بنیادی شورا (سازمانیابی حداکثر نیروی توده‌ای کارگران، میدان دادن به رهبران عملی وارد و آشنای کارگری، دموکراسی مستقیم، آمادگی برای کسب قدرت و غیره) توضیح بدهیم.

در مورد نکته دوم، جنبش مجمع عمومی، قبلاً صحبت کردم. باید از لاک تبلیغی صرف بیرون آمد و دست بکار برپا کردن، گسترش دادن و به هم مرتبط کردن آنها شد. فقط این نکته را اضافه و تاکید میکنم. همانطور که گفتیم جنبش مجمع عمومی جنبشی برای ممکن کردن عمل توده‌ای و وسیع کارگران است. اما این به آن معنی نیست که این جنبش تماماً به یک فعل و انفعال علنی و

توده‌ای متکی است. کارگران کمونیست و فعالین این جنبش باید روابط نزدیک تر و از لحاظ اجرایی مخفی خود را برای هدایت این جنبش سازمان بدهند. پشت سر جنبش مجمع عمومی، شبکه‌های بهم مرتبط کانونها و محافل کارگری و سازمانهای حزبی کارگران پیشرو قرار دارد. در باره جوانب مختلف تلفیق کار مخفی با فعالیت علنی و توده‌ای قبلاً صحبت کرده ایم (رجوع کنید به مقالات مختلف در باره آژیتاتورها، سیاست سازماندهی حزب و غیره). فقط تاکید میکنم که این فعالیت مخفی برای موفقیت جنبش مجمع عمومی و هدایت اعتراضات کارگری از طریق مجامع عمومی حیاتی است.

در مورد نکته آخر، یعنی رابطه ما با مدافعان سایر اشکال سازماندهی توده‌ای، نظیر سندیکاها و غیره، باید رفا را به بحثهای قبلی حزب در نقد سکتاریسم ارجاع بدهم. ما متعلق به طیف کارگران کمونیست و رادیکال و عنصر سازمانده

و فعال این طیف هستیم. رابطه درونی این طیف با خود و رابطه آن با سایر گرایشات درون طبقه کارگر، رابطه‌ای مبتنی بر درک منافع بنیادی کل طبقه ماست که اتحاد و تقویت صف کارگران در مبارزه علیه بورژوازی محور اساسی آن است. ما نظرات خود، سیاست‌های خود و آژیتاتیوهای خود را با حرارت تمام تبلیغ میکنیم و میکوشیم به نظر و سیاست بخش هر چه وسیعتری از کارگران و رهبران و محافل پیشرو آنها تبدیل شود. اما در همان حال هر جا حرکتی در جریان است که ابزاری برای مبارزه کارگران بسازد، بر اتحاد آنها، ولو در یک بخش، بیافزاید، حتی از حقوق انکار شده کارگران را بگیرد، خود ما اولین

نشریه کمونیست شماره ۳۷، اسفند ۱۳۶۶
مجموعه آثار، جلد ۶، صفحات ۱۶۷ تا ۱۸۸

اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک

قانون کار در نظر بگیرد اینست که من بعنوان یک

عنصر آزاد در این جامعه در سرنوشت خودم، در

محیط کار خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم را دارم

در ازاء چه میفروشم و در چه شرایطی قرار است کار

کنم و غیره، چه قدر سهم و نقش دارم. اولین

شاخص اینست که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و

یک شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

ما و " اتحاد عمل پایدار ...

سد بستن در مقابل جریان‌ات فدرالیسم قومی و در مقابل تحریکات قومی و مذهبی و تلاش آنها برای قرار دادن مردم در مقابل هم و تبدیل آنها به دشمن هم به نام "کرد، ترک، عرب، بلوچ، فارس، شیعه، سنی و..." گفته ایم، نوشته ایم، هشدار داده ایم. فکر نمیکنم هیچ جریانی در سیاست ایران به اندازه ما بر مخاطرات جدالهای آتی در ایران تاکید کرده باشد. امروز و با پیوستن ناسیونالیستهای کرد به این پروژه، با نیاز عربستان و اسرائیل که در کنار دولت ترامپ بر طبل جنگ و تبلیغات جنگی علیه ایران می‌کوبند و ضرورت مبارزه با آنها و تلاش برای افشا و منزوی کردن آنها از نان شب ضروری تر است. ما برای مقابله با این جریان‌ات و برای مقابله با دخالت دولتهای مرتجع در ایران، برای مقابله با هر نوع تحریک ناسیونالیستی و مذهبی، مقابله با هر نوع جنگ نیابتی، برای منزوی کردن فدرالیست چی ها و برای متعهد کردن احزاب سیاسی از راست تا چپ به دفاع از مدنیت و علیه مخاطراتی که در سیر سرنوشتی از جانب این دولتها و سربازان و دنبالچه های آنها و از جانب دسته جات جنایتکار از درون خود جمهوری اسلامی که جامعه و مردم ایران را تهدید میکنند (چیزی که متأسفانه مدافعان اتحاد چپ در مقابل آن تقریب لب فرو بسته اند) ، مثل گذشته آماده امضا کردن هر نوع تعهدی هستیم و بر آن اصرار داریم. می‌خواهم بگویم این ما نیستیم که از هر نوع همکاری مورد با دیگران خودداری کرده ایم و علاوه تنها جریانی هستیم که بر ضرورت همکاری در موارد معین در همه احزاب سیاسی را زده ایم و هنوز هم می‌زنیم و متأسفانه برخوردی مسئولانه را از دیگران ندیدیم.

کومه له و اتحاد پایدار در کردستان

همچنانکه اشاره کردم کومه له مبتکر این پروژه است و امروز بر ضرورت اتحاد چپها در کردستان تاکید میکند و در این رابطه از کانهایی از ما هم دعوت شده که در سطح دفتر کردستان حزب وارد این پروژه شویم. در مورد سیاست ما و دلایل آن توضیح دادم.

مستقل از دلایل و منافع امروزی کومه له برای عطف توجه به همکاری با چپها در کردستان به جای ناسیونالیستها و قوم پرستان و فرقه های مذهبی نوع سنی، نفس اینکه کومه له سر خود را از جریان‌ات قومی و مذهبی و گروه‌های فالانژ و اولترا راست کردستان به سوی جریان‌ات موسوم به چپ چرخانده است، مثبت است و باید آنرا به فال نیک گرفت.

اما همزمان طبیعی است که برای هر انسان سیاسی جدی و منصف دهها سوال واقعی در مقابل کومه له قرار بگیرد و از هر جریان سیاسی جدی توقع این است به آنها جواب دهد. ابتدا باید سوال کرد اگر منفعت طبقه کارگر و دلسوزانند برای آینده ایران است، چرا اتحاد پایدار در کردستان و نه ایران؟ چرا کردستان محور شده است در شرایطی تحولات این دوره و شورش گرسنگان از شهرهای دیگر ایران شروع شد و کردستان نقش ضعیفی در آن داشت؟ مگر ناسیونالیستهای کرد بخشی از پروژه آلترناتیو سازی ارتجاع در سراسر ایران نیستند؟ مگر آنها مشغول برگزاری کنفرانسهای متعدد با ناسیونالیستهای عظمت طلب ایرانی و "نامایندگان اقوام و ملل دیگر" نیستند؟ چرا حزب کمونیست ایران مسئولیت این پروژه "مهم و حیاتی" را به عهده نگرفت؟

مستقل از این مسئله باز باید از کومه له سوال کرد چرا اتحاد چپ و چرا امروز؟ مگر در چند دهه گذشته خود کومه له یک پای اصلی اتحاد با همه نیروهای ناسیونالیستی و مذهبی کرد، با دهها فرقه افراطی و ضد کمونیست و ضد تمدن در کردستان نبوده است؟ مگر متحدین تا امروز کومه له به عصای دست دول مرتجع برای جنگ نیابتی تبدیل نشدند و مگر دوستان دیروز کومه له برای

مذاکره و پذیرش توسط جمهوری اسلامی با وساطت احزاب حاکم بر کردستان عراق بارها سر از کنسولگری جمهوری اسلامی در نیابوردند؟ مگر مصطفی هجری های کردستان در طول چند دهه دست هر دولت جنایتکار را به نام مبارزه با جمهوری اسلامی و با درخواست کمک به دخالت در ایران، نبوسیدند؟ مگر کومه له با همین استدلال‌ات امروزی و ابراز نگرانی برای آینده جامعه کردستان و مردم کرد زبان و ضرورت مبارزه متحد علیه جمهوری اسلامی، برای اتحاد با ناسیونالیستهای کرد تلاش نکرده است و یا به تلاش و پروژه های آنها جواب مثبت نداده است و از آن دفاع نکرده است؟ مگر تمام تلاشهای چند ده سال گذشته کومه له برای نزدیکی با این جریان‌ات و رابطه حسنه و دوستی با آنها نبوده است. مگر کومه له برای اهداف خود، یکی از بازیکنان انواع اتحاد و همگرایی با ناسیونالیستهای کرد در کل منطقه نبوده است؟ مگر کومه له و شخص ابراهیم علیزاده در این مسیر و برای بدست آوردن دل ناسیونالیستهای کرد، دست به تحریف تاریخ خود کومه له و حزب کمونیست ایران و ساختن تاریخی غیر واقعی خود ساخته بر مبنای مصلحت روز سازمان خود زنده است؟ و به کرات از جانب کمونیستها از جمله در حزب ما این رفتار غیر مسئولانه مورد اعتراض و نقد قرار نگرفته است؟ مگر کومه له در تمام ایندوره در جواب به فشارهای جامعه و نیروی خود در اعتراض به راست روی های مداوم خود، احزاب چپ و کمونیست را نه فقط در کردستان ایران که در کردستان عراق تحت عنوان احزاب غیر اجتماعی، حاشیه ای، بی نفوذ معرفی نکرد و رابطه با آنها و حتی به رسمیت شناختن آنها را رد نکرد؟ دفاع از احزاب عشیره ای در کردستان عراق و سکوت در مقابل محرومیت و جهمی که به کارگران و مردم زحمتکش تحمیل کرده اند، سکوت در مقابل همه جنایات و توحش و زن سیزی احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق و دوستی با جریان بارزانی و اتحادیه میهنی و شخص طالبانی تا لحظه مرگ و تعریف و تمجید بی پایان از او، سیاست کومه له در بیش از ۲۵ سال گذشته بوده است. این در شرایطی است که کارگر و مردم ستمدیده ای که کومه له سنگ دفاع از آنها را به سینه میزند، دفاتر و مقرهای این احزاب را در کردستان عراق به آتش کشیدند و هر روز در گوشه و کنار این جامعه صدای اعتراض خود به فقر و بی حقوقی و علیه این احزاب و حکومت "کردی" آنها را بلند کرده اند. بالاخره کومه له، مدعی مدافع کارگر و زحمتکش، در کنار این مردم می ایستد یا مدافع احزاب عشیره ای قومی حاکم بر کردستان عراق است؟؟؟ کومه له ابراهیم علیزاده یکی از جریان‌ات دخیل در کنگره ملی کرد که در دوره ای به همت ترکیه و بارزانی و طالبانی و عبدالله اوجلان و حتی با فشار محافل غربی شکل گرفت و استارتش زده شد، بود. این کنگره به تجمع احزاب اصلی ناسیونالیست کرد و دهها جریان و باند قومپرست و مذهبی تبدیل شد و افق خود را آشتی با دول منطقه نام گذاشت. بعد از شکست این پروژه کومه له در امتداد سیاست و افق خود به جبهه کردستانی با شراکت دو حزب دمکرات کردستان ایران و کومه له های ایلخانی زاده و مهدی و خه بات پیوست و تا امروز هم نقدی جدی به هیچ کدام از این تلاشها و سیاست خود نداشته است. این وظیفه کومه له است که به جای دیپلماسی و مصلحت طلبی، شفاف و روشن به جامعه اعلام کند که دلیل این "تغییر" سیاست (اگر واقعا تغییر سیاستی در جریان باشد) چیست و طی کدام پروسه روشن و شفاف و با کدام نقد از گذشته خود به این مسیر روی آورده است؟ من اینجا تنها به چند نمونه از عملکرد کومه له و دفاع از ناسیونالیسم کرد و نفرت پراکنی از ما و گذشته حزب کمونیست ایران و کومه له دوره ما اشاره کردم و میتوان دهها مورد کوچک و بزرگ دیگر از سیاست ناسیونالیستی کومه له را در کنار این موارد آورد.

کومه له و چرایی اتحاد چپ در کردستان

روی آوری کو مه له به "اتحاد پایدار چپ در کردستان" بر خلاف ادعاهای این رفقا، نه بدلیل درک نیازهای شورش دیماه و نگرانی از آینده انقلاب محرومین که به دلایل دیگری است که من هم به آن کوتاه جواب میدهم.

شورش محرومین در دیماه و چپ شدن فضای جامعه و رشد سرنوشتی طلبی و قوت قلب گرفتن صف استنمار شدگان و محرومان جامعه قطعا روی کومه له هم تاثیر گذاشته است. زمانی که فضای جامعه چپ میشود دیگر حتی حاکمین و احزاب و گروه‌بندی های آنها اهداف گذشته خود را در قالب های جدید بسته بندی میکنند و این شامل کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی و کومه له و همراهان او هم میشود. اما در مورد کومه له فاکتوهای دیگری هم تاثیر داشته است که به آن اشاره میکنم.

هم جبهه ای ها و همراهان دیروزی کومه له امروز و در این شرایط از سر نامیدی از جمهوری اسلامی و از سر نگرانی از آینده ایران، از ترس فضای محتمل چپ در جامعه ایران نگران آینده خود و افقهای ارتجاعی از فدرالیسم تا سهم خواهی خود از دولت مرکزی هستند. آنها با جمهوری اسلامی به جایی نرسیده اند، اینرا رهبران حزب دمکرات ایران رسماً و علناً بیان میکنند. آنها همراه گروه‌های غیر مسئول و فالانژ از تیپ آقای مهدی در فکر پیوستن به پروژه ترامپ و تخصصات او با ایران هستند. آنها با امید بستن به دخالت‌های امپریالیستی و تهدیدات ایران از جانب آمریکا و امید به به سوریه ای شدن ایران روانه آمریکا شدند. همکاری کومه له با این جریانات فعلاً با مشکلاتی طرف شده است.

تلاش کومه له به نزدیکی با پ ک ک بدلیل رابطه نزدیک پ ک ک با ایران اساساً مقذور نیست و پ ک ک وارد این بازی نخواهد شد. تلاش برای نزدیکی با حزب اتحاد دمکراتیک سوریه هم با تحولات این دوره و بد شدن موقعیت آنها و... که قبلاً به آنها پرداخته ایم، ظاهراً به جایی نرسیده و نتیجه ای نداده است.

ادامه استقرار اپوزیسیون مسلح در کردستان عراق خصوصاً با توجه به موقعیت جمهوری اسلامی در عراق با تعرضی که در این دوره دولت عراق و حشد الشعبی به کمک ایران و شخص قاسم سلیمانی صورت گرفت، بیش از گذشته مخاطره آمیز است.

احزاب ناسیونالیست و مذهبی متحد بارزانی و امید بسته به دول مرتجع منطقه و غرب از جمله حزب دمکرات هجری همراه دو سازمان زحمتکشان و خبات و... هنوز سر جای خود و یک قطب راست را تشکیل داده اند و کومه له عملاً تنها مانده است.

کومه له علیرغم دوستی و نزدیکی با ناسیونالیستهای کرد و حضور در جمع آنها امروز در کردستان حتی اگر به صورت مقطعی هم باشد تنها مانده است. اتحاد پایدار چپ در کردستان علاوه بر فاکتور دیماه و چپ شدن جامعه، نیاز کومه له در مقابل اتحاد حریفان خود در کردستان است. اگر بارزانی ناسیونالیستهای کرد را در یک جبهه جمع کرده است و کومه له بدلیل مختلف از آن خارج شده است، با جمع کردن جریان‌ات موسوم به چپ در کردستان میتوان وزنه ای در مقابل آنها باشد.

واقعیت این است نه کومه له عوض شده است و نه اتفاق جدیدی در سیاست و افق این جریان پیش آمده است. کومه له احساس میکند باید او هم قطبی تشکیل دهد و در مقابل قطب حزب دمکرات و مهدی و... به عنوان قطب حریف خودی نشان دهد و موقعیت بهتری پیدا کند. دعوت از دیگران به این قطب و گفتن در وصف شورش دیماه و احساس مسئولیت کومه له در قبال آن در دوره کنونی قالب مردم پسند در جواب به موقعیت خود است.

اینجا جای پرداختن و بررسی چرایی پیوستن دیگران به این اتحاد و همگرایی نیست. اما بی سیاستی و بی خطی و سردرگمی و استیصال در

میان این جریان‌ات قطعا یکی از دلایل است. آویزان شدن به چتر اتحاد چپ در کردستان و همراهی کردن با کومه له و روت سوسیالستی کومه له و ... تنها نشانه استیصال و سردرگمی و بی نقشی و بی تاثیری این چپ است. علاج این درد با اتحاد آنها حل نمیشود. متأسفانه درد عمیق تر از آن است. با این وصف گفتیم نه تنها اتحاد عمل پایدار که تبدیل به یک حزب واحد امری مثبت است و ما علیرغم فاصله عمیق و جنبشی با آنها این کار را هم برای این جریان‌ات و هم برای جامعه بهتر میدانیم.

دوم ژوئیه ۲۰۱۸

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

کمونیست را بخوانید کمونیست را بدست کارگران و فعالین کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

کمونست

نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaleh.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: هساره ابراهیمی

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داوور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۹۸۲

laadann.g@gmail.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۹۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۹۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)



ما و "اتحاد عمل پایدار چپ در کردستان"

خالد حاج محمدی

میدان سیاست در مقابل هم و علیه سیاستهای هم قرار میگیرند. همدیگر را چلنج میکنند و تلاش میکنند مردم را حول سیاست و جریان خود بسیج کنند. این جدالها گاهی حتی از جدال سیاسی به عرصه های دیگری و به اشکال تندتر تا سطح دست بردن به اسلحه در مقابل همدیگر کشیده میشود. اما در میدان واقعی مبارزه طبقاتی در بعد ماکرو اینها همه احزاب یک جنبش واحد اند. برای نمونه جنبش ناسیونالیسم کرد طیفی از احزاب و گروههای مختلف را تولید کرده که از راست ترین و فرقه و باندهای قومی تا احزاب جا افتاده سیاسی راست و احزابی در جناح چپ همان جنبش را شامل میشوند. این احزاب اختلافات واقعی بر سر این یا آن تاکتیک و سیاست و منافع زمینی را با هم دارند اما نهایتا همگی در خدمت یک جنبش معین که جنبش ناسیونالیست کرد است استراتژی تقریبا مشترکی را دنبال میکنند. بعلاوه آنها مستقل از اختلافات درونی شان در تقابل با طبقه کارگر همگی در یک سنجر و برای اعمال بی حقوقی و استثمار بر این طبقه و زیر دست نگهداشتن او میجنگند و از همدیگر سبقت میگیرند. همچنانکه گفتیم در میان آنها جدال و اختلاف تا جنگ و کشتار از همدیگر بر اساس منافع روز و مادی و واقعی در جریان است. دهها مورد از جنگ این احزاب و از کشتار نیروهای هم و همزمان دست در گردن هم کردن و روبروسی و آشتی و ... در پرونده همه آنها موجود است. جنبشهای سیاسی مختلف جناح چپ و راست خود را دارند و این شامل همه جنبشهای سیاسی در طول تاریخ است. حزب محافظه کار و لیبر بریتانیا دو حزب یک جنبش بورژوازی و جناح راست و چپ آنرا تشکیل میدهند و هر دو علیرغم جدال دائمی با هم، بخشهای مختلف بورژوازی این کشور را نمایندگی میکنند و هر دو در مقابل کارگر و انقلاب کارگری در یک سنجر و از یک منفعت مشترک دفاع میکنند.

به همین دلیل اتحاد عمل، ائتلاف، جبهه و ... میان احزاب یک جنبش و یک طبقه، "احزاب هم خانواده"، نه فقط طبیعی است که در دوره های پرتلاطم سیاسی میتواند این جنبش را در ابعاد ماکرو در مقابل جنبشها و طبقات دیگر تقویت کند.

تا جائیکه به نیروهای چپ در ایران برمیگردد، طیف وسیع و متنوعی از نیروهای سیاسی، نیروهایی که خود را مدافع کارگر میدانند، خود را چپ، سوسیالیست یا کمونیست معرفی میکنند و بالطبع جامعه آنها را بعنوان نیروهای چپ به رسمیت میشناسد، بدون اینکه واقعا این طیف متنوع در یک جنبش سیاسی و "هم خانواده" باشند. در این تصویر از حزب ما تا راه کارگری که تا دیروز طرفدار خاتمی و دو خرداد بود قرار میگیرند. روشن کردن فاصله های سیاسی، اجتماعی، طبقاتی، استراتژیک میان جریانهای موسوم به چپ کاری است که اتفاقا به تقویت صف مستقل طبقه کارگر و تقویت چپ و کمونیسم آن کمک میکند و هر نوع مخدوش کردن این فاصله ها تحت هر عنوان پرمطراقی این صف مستقل و کمونیسم را تضعیف میکند.

تا جائیکه به اختلاف و فاصله ما و جریانهای موسوم به چپ که دوره ای وارد اتحاد عمل و همکاری و ... میشوند باید گفت فاصله و اختلاف ما با این جریانهای ناشی از اختلافات تاکتیکی نیست بلکه ناشی از تعلق ما به جنبشهای مختلف سیاسی در جامعه است. تفاوت ما تعلق ما به طبقات مختلف در بعد ماکرو و دنبال کردن استراتژی و افق های سیاسی مختلفی بر اساس منافع طبقاتی جداگانه و متضاد با هم است که در مقابل جامعه قرار میدهند و مردم را حول آن بسیج

مختلف تا حزب کمونیست کارگری و اخیرا نیز رفقایی که از حزب حکمتیست جدا شدند و هنوز هم به نام این حزب فعالیت میکنند، را در بر گرفته است.

این همگرایی ها نه تنها ربطی به متحد کردن کارگر و کمونیست و صف آزادیخواهی نداشته است که به شهادت تاریخ تأییدی قابل اندازه گیری در جامعه نداشته است. این همگرایی ها، برخلاف ادعای نیروهای مدافع آن، نه از سر جواب دادن به نیاز جامعه و مبارزه طبقاتی، نه از سر تقویت صف و جبهه چپ، کمونیسم، آزادیخواهی که برعکس کاملا از سر نیاز سازمان خود، جواب به بی افقی یا بی عملی، جواب به سردرگمی، یا نیازهای سیاسی دیگری که هر یک دارند انجام گرفته شده و دقیقا به همین دلیل نه فقط دوام چندانی نداشته بلکه مهمتر تأییدی بر اتحاد بیشتر در صفوف طبقه کارگر یا مردم آزادیخواه، تقویت مبارزه در جریان آنها، تقویت رادیکالیسم و انقلابیگری کمونیستی در طیف کارگران کمونیست و کمونیستها در سطح جامعه نداشته و اساسا به اطلاعیه های مشترک با معدل گیری از مواضع هم، تحرکاتی سازمانی در خارج کشور منجر شده است. ریشه بن بست چنین تلاشهایی را باید در این واقعیت جستجو کرد.

جریان ما هیچ زمانی وارد این میدان و همگرایی نشده و نیازی به آن نداشته است. امروز هم که "اتحاد پایدار نیروهای چپ در کردستان" در جریان است، سیاست ما کماکان همان است که بود و اینجا به آن میپردازیم.

تاریخا دلیل همگرایی و اتحاد احزاب و سازمان های چپ را جواب به نیاز جامعه و کمک به اتحاد کارگران و اقشار تهدیدبست جامعه و جواب به وحدت طلبی مردم نام گذاشته اند. امروز و با شورش دیمه و چپ شدن جامعه، اینبار رفع کمبودهای این شورش و ایران بعد از دیمه و نیاز به تقویت چپ در مقابل اپوزیسیون راست هم به آن اضافه شده است.

اجازه بدهید به این استدلالها بپردازیم.

تا جائیکه به وحدت طلبی مردم برمیگردد، باید گفت که این یک امر واقعی است. بخشی از مردم از سر نفرت از جمهوری اسلامی در این توهم و آرزو به سر میبرند که اگر اپوزیسیون با هم متحد شوند، پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی نزدیک تر میشود و به چنین آرزویی دل خوش میکنند. در تمام دوره هایی تاریخی این توهم همیشه در میان مردم بوده است و تمایل به "همه با هم بودن" با این استدلال که فعلا دشمن اصلی جمهوری اسلامی است (همانطور که دوره انقلاب ۵۷ همین استدلال در مقابل حکومت شاه طرح میشد) و فعلا برای از بین بردن آنها یکی شوید، طرح شده است. ما این نیت خیر را به رسمیت میشناسیم، اما به این توهم و خوشباوری مردم تن نمیدهم و آنرا واقعی نمیدانیم. ما تلاش میکنیم نه تنها نادرستی این توهم که مضرات آنرا برای کارگر و صف آزادیخواهی نشان دهیم و باورهای آنها را تغییر دهیم، نه اینکه خود دنباله رو آن شویم.

برای هر کمونیستی این الفبای مبارزه طبقاتی و جنبشها و احزاب سیاسی در جامعه است که احزاب سیاسی و همه گروههای راست و چپ جامعه به جنبشهای سیاسی مختلف و بعضا متضاد تعلق دارند، از آن نیرو میگیرند و با افت و خیزهای آنها بزرگ و کوچک میشوند. هر جنبش سیاسی در عین حال احزاب و جریانهای مختلف را از خود بیرون میدهد که هر یک بخشی از امیال آن جنبش را نمایندگی میکنند. این احزاب در

مقدمه: اخیرا و در امتداد همکاری و اتحاد عمل های گذشته احزاب و جریانهای موسوم به چپ، بحثی تحت عنوان "اتحاد پایدار چپ در کردستان" به ابتکار کومه له (تشکیلات کردستان حزب کمونیست ایران) طرح شده است. این پروژه ظاهرا در میان جریانهای چپ ایران جواب گرفته است و عده ای در تلاش متحقق کردن این پروژه اند و آنرا به عنوان قدمی در راه نزدیکی چپ و تقویت آن در جامعه و تشکیل قطبی در شرایط متحول کنونی نام گذاشته اند. حول این مسئله و سیاست تا کنونی حزب ما در قبال آن، در میان طیفی از فعالین سیاسی و خصوصا کسانی که خود را کمونیست میدانند، علاوه بر بحث و جدل، همزمان سوالاتی طرح شده است. در این زمینه مسائلی از جمله کمبودهای خیزش دیمه و بویژه اوضاع بعد از آن و اهمیت اتحاد چپ، توقع جامعه و وحدت طلبی مردم، مقابله با سکتاریسم در میان چپ و عدم حرکت از منفعت سازمانی و برخورد اجتماعی و غیر فرقه ای به عنوان استدلال برای این نزدیکی بیان میشود. در این نوشته تلاش میکنم به این مسائل و دلایل عدم پیوستن ما به این همگرایی و نکاتی دیگر از جمله زمینه ها و چرایی این مسئله در این دوره را بیان کنم و به سوالات مطرح جواب دهم.

لازم به ذکر است که جریان ما در این زمینه در کل تاریخ خود از دوره منصور حکمت تا امروز سیاست واحدی داشته و اکنون هم اساس جهت سیاست ما بر همان مبنا است و آنرا اصولی و قابل دفاع میدانیم. بعلاوه اخیرا نیز موضع رسمی حزب ما توسط دبیر کمیته مرکزی، آذر مدرسی، در نشریه حکمتیست شماره ۲۱۲ تحت عنوان "حزب حکمتیست و اتحاد عمل نیروهای چپ" بیان شده است و همزمان در مصاحبه ای از جانب رادیو نینا با من در تاریخ ۱۰ ژوئن ۲۰۱۸ تحت عنوان "اتحاد احزاب سیاسی" به این بحث و سیاست پرداخته ایم. در حقیقت بحث این نوشته امتداد همان سیاست و مواضع و توضیح آن و جواب به سوالاتی است که طیفی از فعالین کمونیست و شخصیتهای سیاسی هم در ایران و هم مشخص تر در کردستان با حزب ما در میان گذاشته اند. با این توضیح به اصل مسئله خواهیم پرداخت.

اتحاد پایدار چپ و حزب حکمتیست (خط رسمی)

ابتدا اشاره کنم که بحث اتحاد و همکاری یا جبهه چپ و حتی همکاری در میان اپوزیسیون جمهوری اسلامی به قدمت خود جمهوری اسلامی در جریان است. این مسئله نزدیک به سه دهه است که در میان نیروهای موسوم به چپ، با هر فراز و نشیبی که داشته اند و با هر تغییری در ترکیب نیروهایی که حول پرچم نزدیکی و اتحاد جریانات چپ گرد آمده اند، در جریان است. طی این سه دهه انواع گردهمایی های مختلف در میان این جریانات شکل گرفته است، بحث و تبادل نظر و گاهی اطلاعیه و بیانیه ها و بعضا آکسیونهای مشترکی هم به عنوان نتیجه این نشستها انجام گرفته است. کومه له که امروز میترک "اتحاد پایدار چپ در کردستان" است، در کل این دوران به نام حزب کمونیست ایران وارد این نزدیکی ها شده است و خیلی وقت خود میترک و پیش قدم در چنین همگرایی ها بوده است. نیروهای تشکیل دهنده این همکاری طیفی رنگارنگ، از جریانات چپ از شاخه های مختلف فدایی و راه کارگر تا محافلی از بازماندگان مائویست و سه جهانی و حتی متحدین دیروز بنی صدر و انواع محافل

زنده باد سوسیالیسم